

بہتر خدا

زندگی کوتاہ است



ہوپا
Hoopa



زندگی کوتاه است

یاستین گوردن
مترجم: مهرداد بازاری



سرشناسه: گورد، یوستین، ۱۹۵۲-م
Gaarder, Jostein

عنوان و نام پدیدآور: زندگی کوتاه است / یاستین گورد؛ مترجم مهرداد بازیاری.

مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۲۲۵-۵

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Vita brevis: a letter to St Augustine.

یادداشت: چاپ یازدهم.

موضوع: آگوستین قدیس، ۳۵۴-۴۳۰م.

موضوع: Augustinus, Saint

موضوع: داستان‌های نروژی -- قرن ۲۰ م.

موضوع: Norwegian fiction -- 20th century

شناسه افزوده: بازیاری، مهرداد، ۱۳۴۰-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PT۸۹۵۱/۲۸

رده‌بندی دیویی: ۸۳۹/۸۲۳۷۴

شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۲۰۹۸۴

زندگی کوتاه است

نویسنده: یاستین گورد

مترجم: مهرداد بازیاری

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: نسیم نوریان

نوبت چاپ: یازدهم، ۱۴۰۱

(چاپ اول مشترک نشر هوپا و هرمس)

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۲۲۵-۶



آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳.
تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴
hermes.pub@gmail.com
www.hermespub.ir

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
info@hoopa.ir
www.hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا و هرمس محفوظ است.
استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

Vita Brevis. Floria Aemilias brev til Aurel Augustin

Text Copyright © 1996, H. Aschehoug & Co. (W. Nygaard) AS

Published in agreement with Oslo Literary Agency

Cover adapted from Stained Glass window in the Elzenveld

Chapel in Antwerp © Jorisvo/Shutterstock;

Vermeer style portrait of a young maid in renaissance cos-

tume reading a letter at her window © Anneka/Shutterstock.

Persian Translation © Hermes & Houpa publication, 2022

نشر هرمس و هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن، **Jostein Gaarder**، خریداری کرده‌اند.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

در بهار ۱۹۹۵ که از نمایشگاه کتاب بوئنوس آیرس دیدن می‌کردم به من توصیه کردند که یک روز صبح را به گردش در بازار دست‌فروشان سان تلمو اختصاص دهم. پس از گذراندن چند ساعتی مقابل میز دست‌فروش‌های خیابان‌ها و پیاده‌روها، بالاخره به یک مغازه‌ی کوچک عتیقه‌فروشی پناه بردم. در میان چند کتاب خطی قدیمی چشمم به جعبه‌ی قرمزی افتاد که رویش نوشته شده بود: *Codex Floriae*. لابد چیزی نظرم را جلب کرده بود، چون بلافاصله با نهایت دقت جعبه را باز کردم و به بررسی کاغذهای دست‌نویس درون آن مشغول شدم.

نوشته‌ها حتماً قدیمی بودند، خیلی قدیمی. به‌علاوه، فوراً متوجه شدم که مطالب به زبان لاتین نوشته شده‌اند.

جمله‌ای با حروف بزرگ، جداگانه در یک سطر آمده بود:

*“Floria Aemilia Aurelio Augustino Episcopo Hipponiensi
Salutem.”*

«درودِ فلوریا آمیلیا بر ایرلیو آگوستین. اسقف اعظم هیپو.»

به نظر می‌رسید که کل مطلب یک نامه‌ی طولانی باشد. ولی در واقع

درآورده باشد که آگوستین درباره‌اش می‌نویسد: «مجبور بودم او را از خود برانم، زیرا زندگی به دور از هرگونه عشق شهوانی را برگزیده‌ام».

عرق سردی بر پشتم نشست. خوب می‌دانستم که پژوهندگان زندگی‌نامه‌ی آگوستین، غیر از مطالبی که آگوستین نوشته است، اطلاعات زیادی درباره‌ی این زن نگون‌بخت و زندگی مشترک چندین‌ساله‌اش با آگوستین ندارند. فروشنده خود را به کنارم رساند و به جعبه اشاره کرد. هنوز تحت‌تأثیر جادوی جعبه بودم. سعی کردم افکارم را متمرکز کنم.

او گفت: «چیز جالبی است، مگر نه؟»

– بله، گمان می‌کنم جالب باشد.

مصاحبه‌های زیادی از من در روزنامه‌ها به چاپ رسیده بود؛ حتی درباره‌ی نمایشگاه کتاب نیز با من چند بار مصاحبه کرده بودند و در تلویزیون نشان داده بودند. به همین جهت فروشنده مرا شناخت.

– دنیای سوفی؛ نویسنده‌ی دنیای سوفی.

سری تکان دادم. سپس روی جعبه خم شد. در جعبه را بست و بادقت روی دست‌نوشته‌ها را پوشاند تا به من بفهماند که تمایل چندانی به فروش آن ندارد.

شاید به‌دلیل اینکه مرا شناخته بود، رفتارش با اضطراب و هوشیاری بیشتری همراه بود.

پرسیدم: «نامه‌ای خطاب به سنت آگوستین؟»

به نظرم رسید که لبخندی مضطرب تحویلیم داد.

پرسیدم: «فکر می‌کنی این کاغذها اصل است؟»

جواب داد: «امکان دارد. چند ساعتی بیشتر نیست که این جعبه را اینجا آورده‌اند. اگر از محتوای نوشته‌ها خبر داشتم و مشتری‌هایم را در جریان متن

امکان داشت نوشته‌ی استاد الهیات یا کشیشی باشد که در اواسط قرن چهارم میلادی سال‌هایی از عمرش را در شمال آفریقا سپری کرده است. نامه را فردی نوشته بود که خود را فلوریا می‌نامید.

از قبل با زندگی و شخصیت آگوستین آشنایی کامل داشتم. هیچ‌کس واضح‌تر از آگوستین دگرگونی شدید فرهنگ و گذر تاریخی فرهنگ یونانی-رومی را به فرهنگ مسیحیت که همه‌ی فرهنگ‌ها و ملت‌های اروپایی را تا به امروز تحت‌تأثیر قرار داده، به نمایش نگذاشته است. طبیعتاً بهترین و مناسب‌ترین منبع برای شناخت زندگی آگوستین، خود آگوستین است.

آگوستین در اعترافات (حدود سال ۴۰۰ میلادی) نظریه‌های منحصر به فردی درباره‌ی ناآرامی‌های سال ۳۰۰ میلادی و تضادهای روانی‌اش در مورد اعتقاد و شک ارائه می‌دهد.

شاید آگوستین بین مردمان رنسانس از هر شخصیت دیگری به ما نزدیک‌تر باشد.

کدام زنی به خود اجازه داده است که نامه‌ای چنین طولانی به او بنویسد؟ درون جعبه حدود هفتاد هشتاد ورق کاغذ بود؛ متنی که هرگز درباره‌اش چیزی نشنیده بودم.

سعی کردم جمله‌ی دیگری را ترجمه کنم: «سلام کردن به تو آن هم به این صورت برایم بسیار عجیب و نامأنوس است. اگر سال‌ها قبل بود، می‌نوشتم: "به دوست کوچولوی بازیگوشم، ایرلیوس."»

به صحت ترجمه‌ام اطمینان کامل نداشتم. ولی بی‌تردید محتوای نامه خصوصی می‌نمود. این کمترین چیزی بود که از متن فهمیدم.

ناگهان چیزی به خاطرم رسید. امکان داشت نامه‌ی درون جعبه از سوی رفیقه‌ی چندین‌ساله‌ی آگوستین باشد و در نتیجه زنی آن را به رشته‌ی تحریر

آن قرار می‌دادم، تا حالا این جعبه فروش رفته بود و دیگر اینجا نبود.»
- آن را از کجا آورده‌ای؟

فروشنده خندید.

- اگر یاد نگرفته بودم که چطور از مشتری‌هایم حمایت کنم، نمی‌توانستم سال‌ها در این حرفه دوام بیاورم.

بدنم از بی‌حوصلگی سوزن‌سوزن می‌شد. پرسیدم: «برای این جعبه چقدر می‌خواهی؟»

- پانزده‌هزار پزو.

پانزده‌هزار پزو مبلغ زیادی نبود، به‌خصوص برای دست‌نوشته‌ای که ممکن بود چندین قرن قدمت داشته باشد. ظاهراً محتوای جعبه نامه‌ای از رقیقه‌ی آگوستین بود. در بهترین شرایط می‌توانست نامه‌ای به پدر کلیسا باشد که تاکنون ناشناخته مانده بود، یا حتی رونوشتی از دست‌نویسی قدیمی‌تر.

بله، البته این امکان هم وجود داشت که نوشته‌ای از وقایع دیرهای آمریکای لاتین قرن هفدهم یا هجدهم باشد. حتی با چنین شرایطی هم امکان داشت این متن در اروپا ارزش فوق‌العاده‌ای داشته باشد. شنیده بودم که در بعضی از این دیرها چنین نامه‌های الهام‌بخشی از طرف روحانیون و حتی به روحانیون کاتولیک می‌نوشته‌اند.

فروشنده کم‌کم داشت مغازه‌اش را می‌بست. من کارت اعتباری‌ام را به طرفش دراز کردم و گفتم: «دوازده‌هزار پزو.»

حدود صد هزار کرون برای چیزی که شاید به‌هیچ‌وجه ارزش عتیقه نداشت. ولی بسیار کنجکاو بودم و درضمن فکر می‌کنم اولین انسانی هم نبودم که کنجکاوای برایش گران تمام می‌شد. از همان زمانی که مطالعه‌ی اعترافات آگوستین را آغاز کردم، سعی کردم خودم را به‌جای رقیقه‌ی

آگوستین بگذارم. افکار و دیدگاه‌های آگوستین درباره‌ی عشق میان زن و مرد، تأثیر عمیق و انکارناپذیری در دوران پس از خود گذاشته بود.

فروشنده قیمت را پذیرفت.

- فکر می‌کنم بهتر است این معامله را شراکت در یک خطر تلقی کنیم.

سرم را تکان دادم، چون منظورش را نفهمیده بودم. سپس در توضیح گفتم: «این معامله یا به نفع من تمام می‌شود یا تو به منفعت کلانی می‌رسی.» بعد کارت اعتباری‌ام را در دستگاه مخصوص گذاشت و کپی آن را گرفت و با ناراحتی گفتم: «حتی فرصت نکردم برای یک مرتبه هم که شده نگاهی به این نوشته‌ها بیندازم. تا چند روز دیگر یا قیمت این جعبه چندین برابر می‌شد، یا باید آن را درون آن سبد می‌انداختم.»

به سبیدی نگاه کردم که به آن اشاره کرده بود. سبد مملو از کتاب‌های جیبی کهنه و به‌دردنخور بود. روی برچسب قیمت بالای سبد نوشته بود: «دو پزو.»

این معامله به نفع من تمام شد. *Codex Floriae* به اواخر قرن شانزدهم تعلق داشت و به احتمال زیاد در آرژانتین به رشته‌ی تحریر درآمده بود. اکنون سؤال مهم این بود که آیا نسخه‌ی قدیمی *Codex Floriae* که روی پوست نوشته شده بود از روی این متن نوشته شده و در اختیار جهانیان قرار گرفته بود؟

شخصاً مطمئنم که این نوشته‌ها نسخه‌ی اصلی و یکی از مجموعه آثار آگوستین طی سال‌های متمادی زندگی مشترک اوست. امکان ندارد که این اثر در اواخر قرن شانزدهم آن هم در آرژانتین جعل شده باشد. بسیار ساده و منطقی است که تصور کنیم این نوشته از دوران آگوستین بر جای مانده است.

ضمناً از کلمات تشویق‌آمیز و پندهای بی‌دریغ تروند برگ اریکسن، اگیل کراگراد، اوویند نوردروال و کری وگت تشکر می‌کنم. چیزی بیش از این باعث دلگرمی و مسرت من نیست که انتشار *Codex Floriae* موجب جلب توجه مجدد به زبان لاتین و نشر فرهنگ کلاسیک آن شود.

هم ظاهر کلمات و هم سبک نگارش جملات، مشابه جملات مجموعه قوانین روم باستان است. گذشته از آن، می‌توان این نظر را در تداخل احساسات شهوانی فلوریا و واکنش‌های مذهبی سالوسانه‌ی او به وضوح مشاهده کرد. در پاییز ۱۹۹۵ نوشته‌ها را برای بررسی دقیق‌تر به کتابخانه‌ی واتیکان رُم بردم. در آنجا نه تنها هیچ‌گونه کمکی به من نشد، بلکه واتیکان با سرسختی هرچه تمام‌تر بر این باور بود که نه تنها هرگز متنی به نام *Codex Floriae* وجود نداشته، بلکه حتی چنین متنی را از من تحویل نگرفته است.

هرچند تردیدی ندارم نام‌های فلوریا به کلیسای کاتولیک تعلق دارد، از شنیدن این ادعا تعجب نکردم. طبیعتاً کپی کامل متن را قبلاً تهیه کرده بودم و در بهار ۱۹۹۶، کپی را به یک زبان‌شناس نروژی ارائه دادم. به دلیل اینکه نامه از اعترافات آگوستین اقتباس شده است، من هم از نسخه‌ی بسیار خوب نروژی آن که ادموند هیلده ترجمه کرده، استفاده کردم.

ترجمه‌ی متن اصلی به زبان نروژی به دلایل بسیار، از جمله شماره نداشتن صفحات، کار بسیار شاق و طاقت‌فرسایی بود. ولی هم‌زمان، تجدید خاطره و یادآوری زبان کهن لاتین که بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ در مدرسه‌ی کلیسای جامع اسلو فراگرفته بودم، به من انگیزه می‌داد.

در این مدت بارها در ذهن خود از معلم لاتین مدرسه، استاد اسکار فیلد، تشکر کردم. این موضوع که چگونه ممکن است صرف افعال و کلمات تا این حد در ذهن انسان حک شود و بر جا بماند، برایم بسیار جذاب و باورنکردنی بود.

بدون کمک مشتاقانه‌ی اوویند اندرسن امکان ترجمه‌ی این متن هرگز فراهم نمی‌شد.

I

دروود فلوریا آمیلیا بر ایرلیو آگوستین،
اسقف اعظم هیپو.

سلام کردن به تو، آن هم به این صورت، برایم بسیار عجیب و نامأنوس است. اگر سال‌ها قبل بود، فقط می‌نویشتم: «به دوست کوچولوی بازیگوشم، ایرلیوس». ولی اکنون ده سال از زمانی که مرا در آغوش می‌گرفتی، سپری شده و چیزهای بسیاری تغییر کرده است.

این نامه را به این خاطر می‌نویسم که کشیش کارتاژ، شهری در تونس، به من اجازه داد اعترافات تو را مطالعه کنم. به عقیده‌ی او کتاب‌های تو می‌تواند منابع بسیار خوب و مهمی برای مطالعه‌ی زنی چون من باشد. البته سال‌هاست به‌عنوان زنی که خود را برای غسل تعمید آماده می‌کند، به کلیسا تعلق دارم.^۱ ولی ایرلیوس! این مسیحیان ناصری و چهار انجیل آسمانی آن‌ها نیستند که موجب اخذ چنین تصمیمی شده‌اند، بلکه خود من هستم که به خودم اجازه نمی‌دهم غسل تعمید شوم.

در ششمین کتاب می‌نویسی: «زنی را که تا به امروز با او زندگی می‌کردم از من دور کردند، زیرا مانعی برای ازدواجم بود. در قلبم، همان جایی که او تصرف کرده بود، زخم عمیقی سر باز کرد و خون از آن جاری شد. او به آفریقا

۱. فلوریا در متن از لغت لاتین auditor به معنای مستمع استفاده می‌کند.

شاید خواسته‌ی درونی مونیکا^۱ هم این بود که زندگی مشترک ما ادامه یابد. نمی‌توانی از فردی توقع وفاداری داشته باشی که او را با عصبانیت و تنفر از خود می‌رانی. کمی بعد می‌نویسی: «زخمی که به‌دلیل جدایی از اولین زوجم به من وارد شد، هنوز کاملاً التیام نیافته بود. این زخم پس از درد و سوزش اولیه، کهنه شد و دردش اندکی کاهش یافت.»^۲

بله، فکر می‌کنم باید برای لحظه‌ای کوتاه به درد و سوزش این زخم و همچنین کهنه شدن آن بازگردم.

همان‌گونه که هر دو می‌دانیم، مرا به‌زور از تو جدا نکردند. جدایی ما فقط به این دلیل نبود که مونیکا برایت دختر مناسبی سراغ داشت. طبیعتاً دلیل مونیکا این بود که آدم باید به فکر آینده‌ی خانواده باشد. شاید هم کمی به من حسادت می‌ورزید. این موضوعی است که اغلب به آن می‌اندیشم. آن بهاری را که با شادی وارد میلان شد و ناگهان دیواری بین من و تو حائل کرد، فراموش نمی‌کنم.

با وجود این، به عقیده‌ی من هر دوی شما بودید که مرا به ترک میلان واداشتید. زیرا دلیل اصلی این واقعه ازدواج مصلحتی تو نبود، بلکه به‌طور حتم دلیل دیگری هم وجود داشت. گفته بودی که مرا از خود راندی چون بیش از حد دوستم داشتی. دوست داشتن فردی که عاشقش هستی امری طبیعی است. ولی تو وارونه رفتار کردی. تو نسبت به عشقی همراه با احساسات و لذات جسمانی نگرشی تحقیرآمیز داشتی. عقیده‌ات این بود که من تو را اسیر دنیای احساسات و لذات جسمانی می‌کنم؛ به همین جهت برای رستگاری روحت تمرکز و آرامش کافی نداری. و به همین دلیل ازدواجت هم سرانجام بهتری ندارد. سپس می‌نویسی: «خدا ترجیح می‌دهد که یک مرد زندگی‌ای

رفت و به تو [خدا] قول داد که هرگز نمی‌خواهد با هیچ مردی تماسی داشته باشد. به همین دلیل پسرمان را نزد من گذاشت و رفت.»^۲

خوب است که می‌بینم هنوز به یاد داری تا چه اندازه به هم وابسته بودیم. خودت خوب می‌دانی که اتحاد ما بسیار باارزش‌تر و بااهمیت‌تر از رابطه‌ی ناپایدار زوج‌هایی است که قبل از ازدواج زندگی مشترکی دارند. ما بیش از دوازده سال در کمال صداقت و وفاداری در کنار هم زندگی کردیم و حاصل زندگی مشترکمان یک پسر بود. اغلب اتفاق می‌افتاد که اطرافیان ما را زن و شوهر قانونی می‌پنداشتند؛ و تو، ایرلیوس! از این استنباط خوش‌حال می‌شدی و فکر می‌کنم حتی احساس غرور می‌کردی. چراکه خیلی از مردها از شخصیت زنشان در برابر دیگران خجالت می‌کشند.

آن وقتی را که از رودخانه‌ی آرنو عبور می‌کردیم، به یاد داری؟ ناگهان دستت را روی شانهم گذاشتی و مرا از حرکت بازداشتی. سپس چیزی به من گفتی. آیا جملاتت را به خاطر می‌آوری؟

در نوشته‌هایت مکرر اعتراف کرده‌ای که خیلی از مطالب را ذکر نکرده و از آن‌ها صرف‌نظر کرده‌ای و مطالب بسیاری را نیز فراموش کرده‌ای. به همین جهت، با عرض پوزش، لازم می‌بینم چند نکته‌ی مهم را یادآور شوم.

درست است که من قول داده‌ام دیگر با هیچ مردی نباشم، ولی باید یادآور شوم که من این قول را به خدا ندادم. این تو بودی که مرا به دادن چنین قولی واداشتی. از این موضوع کاملاً اطمینان دارم، زیرا هنگامی که تک‌وتنها میلان^۳ را ترک می‌کردم، این قول تنها مایه‌ی تسکین خاطر تو بود. آن زمان هنوز، اندکی، مرا دوست داشتی.

۱. نوشته‌های آگوستین اعترافات او به خداست.

۲. اعترافات VI، ص ۱.

۳. فلوریا از نام لاتین شهر میلان یعنی Mediolanum استفاده می‌کند.

۲. اعترافات VI، ص ۱۵.

۱. Monica، مادر آگوستین.

و پسرمان. با مساعدت خداوند، من به همان اندازه مادر آدئوداتوس بودم که تو پدر تنی او. این من بودم که او را حمل کردم و این من بودم که از پستانم به او شیر دادم، زیرا آغوش دیگری برای شیر دادن به او نبود. نوشته‌ای که من او را نزد تو گذاشتم. هیچ مادری به میل خود چنین نمی‌کند. هیچ مادری بدون اندوهی عمیق و دردناک پسرش را ترک نمی‌کند. اما من جز با تو بودن تقاضای دیگری نداشتم. و می‌دانی که سرمایه‌ای هم نداشتم. آیا به همین دلیل نبود که مونیکا می‌خواست با دختری بهتر از من ازدواج کنی؟ فکر می‌کنم شخصی یونانی بود که می‌گفت: «عدالت فقط بین مردان هم‌تا وجود دارد.»^۱

در نهمین کتاب از خدا طلب می‌کنی که اعترافات تو را پذیرا باشد، حتی درباره‌ی موضوعات بی‌شماری که از آن‌ها گذشته‌ای و آن‌ها را ذکر نکرده‌ای. یکی از این موضوعات آخرین دیدار ماست.

شاید هنگام نوشتن این جمله دقیقاً همین آخرین دیدارمان را در ذهن داشته‌ای، زیرا به این موضوع اشاره نکرده‌ای که یک سال پس از بازگشت به روم چه می‌کرده‌ای.

برای تو، که این همه به خود زحمت داده‌ای و اعترافات خود را روی کاغذ آورده‌ای، این چشم‌پوشی رسوایی بزرگی است که به بار آورده‌ای. درباره‌ی اتفاقی که در روم روی داد چه فکر می‌کنی؟ ایرلیوس، چرا باید این واقعه دقیقاً برای ما اتفاق بیفتد؟ شاید تجسس و جست‌وجوی بزرگ تو برای دست‌یافتن به روح دقیقاً در همان اتاق حقیر بر فراز کوه آونتین آغاز شد. مطمئناً به تو اطلاع داده بودند که من در سلامتی نسبی به اوستیا آمده‌ام. در آنجا بلافاصله جایی در کشتی یافتیم و حتی سفر دریایی هم، با توجه به شرایط، به خوبی سپری شد و بالاخره خود را به کارتاژ رساندم. این بار هم ترتیب تهیه‌ی مکانی را در کشتی

به دور از لذات جسمانی داشته باشد.» من به چنین خدایی اعتقاد ندارم. ایرلیوس، بی‌وفایی از این بیشتر؟ چه فریب بزرگی! چون هنگامی که مرا از خود می‌راندی احساس گناه می‌کردی. قلبت هنوز از عشق به من سرشار بود و از زخم این عشق به خون نشسته بود. البته اگر اهمیتی داشته باشد باید بگویم که من هم چنین بودم. زیرا ما دو روح بودیم که به جبر از هم جدا شدیم و یا به قول تو دو جسم، یا درحقیقت دو روح در یک بدن بودیم. زخمی که در تو پدید آمده بود، می‌سوخت و التیام نمی‌یافت. درنهایت، این زخم کهنه شد و سوزش آن کمی کاهش یافت.

اما چرا؟ بله، چون تو به رستگاری روح بیش از عشق به من علاقه داشتی. اسقف محترم «چه روزهایی و چه کردار نیکی!»^۱

آیا هرگز از این زاویه به این واقعه نگاه کرده‌ای؟ البته از اعترافات تو که چنین استنباط نمی‌شود. ولی آیا واقعاً ترک عزیزترین فرد زندگی‌ات به خاطر نجات روح خود بی‌وفایی محض نیست؟ فکر نمی‌کنی اگر مردی زنی را به خاطر ازدواج با زنی دیگر، یا حتی ترجیح دادن زن دیگری به او ترک کند، تحملش برای زن راحت‌تر باشد؟

ولی زن دیگری در زندگی تو نبود. تو فقط روح را از من عزیزتر دانستی؛ ایرلیوس، روح خودت را. این تنها چیزی بود که خواهان نجاتش بودی. همان روحی که در کنار من و در آغوش من آرامش می‌یافت.

تو هرگز آرزوی ازدواج در سر نداشتی، به‌خصوص تا زمانی که مرا در کنار خود داشتی. می‌گفتی ازدواج فقط یک وظیفه‌ی فرزندی نسبت به والدین است و البته ازدواج هم نکردی. عروس تو دنیوی نبود.

۱. O tempora, O mores! این واژه‌ها بارها در نوشته‌های سیزرون تکرار شده است. فلوریا بارها به سخنان شاعران و فیلسوفان اشاره می‌کند، شاید برای تأکید بر این نکته که زن مطلع و باسوادی است.

۱. متأسفانه موفق به یافتن فرد یونانی‌ای که فلوریا به آن اشاره می‌کند، نشدم.

با میل و رضایت، خود را به من تسلیم نکردی. آیا من دوستانه و صادقانه به رویت آغوش نگشوده بودم؟ دوست دارم با کلمات هوراس پاسخت را بدهم: «وقتی ابلهان سعی در پرهیز از اشتباه دارند، برعکس عمل می کنند.»^۱ به تبعیت از خودت با سیسرون^۲ آغاز می کنم. در سومین کتابت درباره‌ی او چنین می نویسی: «در این باره فقط به خاطر عشق ورزیدن، به سوگ نشستن، حس کردن، لمس کردن و کسب دانش و حفظ آن با هر شکل و شمایلی خوش حال بودم، ولی نه به خاطر جنبه‌ی فلسفی اش.»^۳ ایرلیوس، کسب دانش و دست یافتن به حقیقت همان چیزی است که مرا به مطالعه‌ی افکار فلاسفه و شاعران بزرگ تاریخ واداشته است. حتی چهار انجیل را هم مطالعه کرده‌ام.

پس از اینکه از هم جدا شدیم، زندگی‌ام را یکسر وقف حقیقت^۴ کردم. درست همان گونه که تو روزی زندگی‌ات را وقف ریاضت کردی. هنوز نزد من بسیار عزیز می، با اینکه امروز باید اضافه کنم که برای من عزیزتر از تو خود حقیقت است.^۵ می بینی که زن باسواد و عالمی داشته‌ای. حتی در کارتاژ به طور خصوصی تدریس می کنم. به نظرت کمی مضحک نیست که اکنون من هستم که نقش استاد را بازی می کنم؟ اگر به نظرت مضحک نمی آید، به خاطر آن

۱. Dum vitant stulti vitia in contraria currunt (ترجمه: زمانی که نابخرد سعی بر آن دارد که اشتباه نکند، حاصل کارش چیزی جز اشتباه نیست. -م.)

۲. سیسرون (۱۰۶ تا ۴۳ ق.م)، سیاست‌مدار، خطیب و فیلسوف رومی که در شناساندن و انتشار فلسفه‌ی یونانی در روم تأثیر بسزایی داشت. به عنوان فیلسوف سعی در مزج و ادغام و ترکیب بهترین خصوصیات نظام‌های فلسفی مختلف و آفرینش یک نظام ترکیبی فلسفی جدید داشت. نوشته‌ای که آگوستین در اعترافات خود به آن اشاره می کند، نوشته‌های فلسفی سیسرون است که از بین رفته و در دسترس نیست.

۳. اعترافات III، ص ۴.

۴. فلوریا از طنز معروف یونانسی (Juvenals) بهره می برد: Verba animi proferre et vitam impendene vero (احساسات قلبی‌ات را بیان کن و زندگی‌ات را وقف حقیقت ساز).

۵. چنین استفاده‌ای از این کلمات در سبک‌های مختلف بر اساس سنت آن زمان به سقراط، ارشمیدس و بعداً به لوتر باز می گردد: Amicus plati, sed mgis amica veritas (افلاطون نزد من بسیار عزیز است ولی حقیقت از او عزیزتر است).

داده بودی. دومین بار بود که مرا چون کالایی تجاری به آفریقا می فرستادند. مدت زیادی از آن روزها گذشته و زخم‌ها التیام یافته است.

تقریباً از همان پانزده سال قبل که از میلان برگشتم، سعی کردم پا در جای پای تو بگذارم. شاید بهتر است بگویم دوباره همان مسیر قدیمی‌مان را در کارتاژ پیمودم. قبل از هر چیز به مطالعه‌ی کلیه‌ی مطالب فلسفی‌ای پرداختم که به دستم می رسید. باید می فهمیدم چه چیزی در فلسفه وجود دارد که می تواند باعث جدایی یک زوج عاشق شود. اگر مرا به خاطر زن دیگری ترک کرده بودی، شاید خواستار دیدن آن زن می شدم. اما رقیب من زن دیگری نبود که بتوان او را با چشم دید، او یک اصل فلسفی بود. در نتیجه برای درک بهتر تو مجبور شدم کمی از راهی را که قبلاً پیموده بودی، طی کنم. مجبور شدم به مطالعه‌ی فلسفه روی آورم. این رقیب فقط رقیب من تنها نبود؛ او رقیب تمامی زن‌ها بود. او فرشته‌ی نابودی عشق بود.^۱ حتی خودت هم آن را ریاضت می نامی.

ایرلیوس، در کتاب هشتم می نویسی: «زیرا از آن زاویه‌ای که من نگاه می کردم و شوق دستیابی به آن را داشتم، ریاضت خود را در معرض نگاه من قرار داد؛ ریاضت و پارسایی خالص و مهذب و بشاش. او دوستانه و صادقانه سعی کرد مرا متقاعد کند که حرکت کنم و شک را کنار بگذارم. ریاضت دستان پر نقش و نگار و هوس انگیزش را گشود تا مرا در آغوش گیرد.»^۲

در این قسمت به اجمال^۳ سخن می گویی. حتی سعی نمی کنی نحوه‌ی اغوا شدنت را مخفی نگه داری. انکار نمی کنم که با خواندن این بخش از اعترافات تو قلبم لبریز از حسادت شد، زیرا زمانی که جوان بودیم تو هیچ گاه این گونه

۱. Obitus veneris. سقوط عشق. ۲. اعترافات VIII، ص ۱۱.

3. Multa paucis

است که شوخ‌طبعی‌ات را از دست داده‌ای. ایرلیوس، در اعترافات تو طنزی نمی‌بینم.

به خاطر دارم زمانی که با هم بودیم بسیار شوخ‌طبع بودی، طوری که حتی می‌توانستیم طلوع خورشید را مسخره کنیم و به آن بخندیم. حتماً امروز خواهی گفت که شوخ‌طبعی یعنی لذت بیمارگون و ارضای تمایلات جسمی.

در حال از کتاب‌هایت متشکرم. هیچ نوشته‌ای^۱ بیشتر از نوشته‌های تو به من نفهماند که چرا مرا از خود راندی. شاید به این دلیل که در ذهن خود در انتظار دختر بچه‌ی یازده‌ساله‌ای بودی تا به اندازه‌ی کافی بزرگ شود و بتوانی با او ازدواج کنی. در همان ایام بود که با بُت مؤنثی که نامش را ریاضت گذاشته‌ای، هم‌پیمان شدی و ازدواج کردی. باید از تو تشکر کنم که این موضوع را در کمال صداقت و بی‌هیچ مانعی نوشته‌ای. البته اگر حافظه‌ات یاری نمی‌کند و فریب‌ت می‌دهد موضوع دیگری است، ولی همین یکی از دلایلی است که مرا به نوشتن وامی‌دارد.

تاسیت می‌نویسد: «آنچه موجب می‌شود زنان غم‌زدست‌دادن را فراموش کنند، موجب یادآوری در مردان است.»^۲ ایرلیوس، تو حتی نمی‌توانی به یاد بیاوری!

سه‌نامه‌ی مقابل من قرار دارد. نامه‌ی اول را هنگامی از میلان برایم فرستادی که تصمیم گرفتی ازدواجت را به هم بزنی. مدت زیادی از سفر من نمی‌گذشت. سپس، زمانی که مونیکا فوت کرد، از اوستیا نامه‌ای برایم فرستادی. چقدر محبت کردی که اجازه دادی آدئوداتوس چند کلمه‌ای برایم بنویسد و از مادرش احوال‌پرسی کند. دو سال بعد نامه‌ای دیگر دریافت

۱. فکر می‌کنم فلوریا به نوشته‌های فلسفی دیگر نویسندگان اشاره می‌کند.

2. Feminis lugere honestum est, viris meminisse.

کردم. دقیقاً همان زمان بود که پسر بیچاره را از تو هم گرفتند. آیا در آن لحظه کسی اشک‌هایت را دید؟

حتماً فکر می‌کنی بیماری و مرگ پسرمان به خاطر اسارت او در منجلاب گناه بود؟

این را نوشتم چون در نهمین کتابت مرگ پسر را این‌گونه توجیه می‌کنی. تو آدئوداتوس را میوه‌ی گناهت می‌خوانی. سپس به درستی اضافه می‌کنی که خداوند چنان عظیم و رحیم است که اشتباهات ما را به بهترین نحو ممکن اصلاح می‌کند.^۱ و در ادامه می‌گویی که تو در وجود این پسر سهمی غیر از گناه نداشتی. ایرلیوس، از خودت خجالت بکش! تو همان فردی هستی که نام آدئوداتوس^۲ را بر او گذاشتی. حتماً فکر می‌کنی خداوند پسر را از بین برد تا تو را در ترقی و پیشرفت حرفه‌ی کشیشی و رسیدن به مرحله‌ی اسقفی یاری دهد. امیدوارم که خداوند تو را به خاطر گناهان و گمراهی‌ات ببخشد! ایرلیوس، فرزندی می‌میرد! باید نزد من می‌آمدی تا با هم برایش اشک بریزیم؛ تو و من. هنوز از انتصاب تو به مقام اسقفی حرفی در میان نبود. نامزد هم که نداشتی و از همه مهم‌تر، آدئوداتوس تنها پسر ما بود. شاید از آنچه در روم روی داد، شرم‌منده بودی و جرئت روبه‌رو شدن با مرا نداشتی، یا واهمه داشتی که ماجرا تکرار شود و چون گذشته عاشقم شوی.

حقیقت این است که هنوز نمی‌فهمم چرا گریه کردن برایت تا این اندازه دشوار است. ایرلیوس، صحبت‌م درباره‌ی کتاب نهم است. آیا واقعاً به عقیده‌ی تو، سوگواری عملی جسمانی است؟ حتی وقتی پسر را برای همیشه با مادر بزرگش وداع می‌کرد، اجازه ندادی اشک‌هایش را آزادانه بر گونه‌هایش

۱. اعترافات IX، ص ۶.

۲. Adeodatus. یعنی کسی که عطیه‌ی الهی است؛ خداداد.

جاری کند. به نظر من اشک نریختن هم باید عملی جسمانی باشد، زیرا اگر از جاری شدن اشک‌هایمان جلوگیری کنیم، غم و اندوه چون جسمی سنگین در درونمان ته‌نشین خواهد شد، طوری که افکارمان را هم تحت‌تأثیر قرار خواهد داد. یاد آن پسر قرین آرامش باد!

II

عاقبت اجازه یافتم اعترافات تو را از کشیشِ کارتاژ امانت بگیرم. از اینکه بخش‌هایی از کتابت را برای تفسیرکردن در این نامه آورده‌ام، پوزش می‌خواهم. امیدوارم ذهن روشن و حوصله‌ی کافی برای مطالعه‌ی بازتاب افکار یا به قول خودت اعترافات مرا داشته باشی. البته این نامه از نظر من بیش از دردلی خصوصی برای توست، و می‌تواند نامه‌ای خطاب به اسقف اعظم هیپو باشد. سال‌های زیادی سپری شده است و نسبت به روزهایی که در آغوش یکدیگر آرامش می‌یافتیم، تغییرات زیادی به وجود آمده است. به همین دلیل شاید بتوان نوشته‌های مرا پیامی به همه‌ی کلیساهای جهان مسیحیت دانست؛ زیرا تو امروز در دنیای مسیحیت مرد بسیار بانفوذی هستی.

باکمال‌میل اعتراف می‌کنم که فکر ارسال این نامه، همچون پیامی به کلیسای کاتولیکِ جهان، مرا به وحشت می‌اندازد. ولی از خداوند بزرگ مسئلت دارم که مردان کلیسا به صدای یک زن هم گوش دهند.

شاید صبح روزی را به یاد داشته باشی که به بازار رومی‌ها رفته بودیم و لایه‌ی نازکی از برف سکوی افلاطون را پوشانده بود. من درباره‌ی تراژدی مده^۱ اثر

1. Medea

از خصوصیات‌ی که از آن‌ها به‌عنوان پدیده‌های نیکو نام می‌بری، در جایی دیگر به شکوه و گلایه یاد می‌کنی. کمی بعد در همان کتاب می‌نویسی که زائیده‌ی عملی شیطانی هستی و مادرت تو را در گناه به دنیا آورده است؛ یا با عشق، اسقف عزیز! نوزاد با عشق در رحم شکل می‌گیرد.

به‌راستی که خداوند چه زیبا و خردمندانه دنیا را آفریده است، چنانچه حتی اجازه نمی‌دهد تولید مثل انسان از طریق جوانه‌زدن اتفاق افتد.

حتی در این امر که مونیکا هنگام نوزادی‌ات اجازه‌ی غسل تعمید تو را نداد، نکته‌ای عمیق و معنی‌دار می‌بینی. به همین دلیل است که می‌گویی: «در این صورت گناه من در نقض قوانین خداوند بزرگ‌تر می‌شد و پس از مراسم نام‌گذاری، نابخشیدنی می‌شد.»^۱

گناه و معصیت، فقط به این دلیل که خداوند ما را به‌صورت زن و مرد آفریده است، با ثروتی بیکران از جسم و نیازها؛ یا همان‌طور که خودت می‌گویی، انگیزه‌ها و تمایلات شهوانی. ایرلیوس، من فقط برای تو چنین می‌نویسم. تو که روزی هم‌بستر کوچک دست‌دراز و فضول من بودی. حتی علاقه‌ی دوران نوجوانی‌ات به داستان دیدو و آنتاس را به فهرست طویل گناهانت اضافه می‌کنی.

به همین ترتیب، دائماً در تمامی نوشته‌هایت از تمایلات شهوانی و گناهکارانه‌ات صحبت می‌کنی. آیا هرگز فکر کرده‌ای شاید این تو هستی که چنین تحقیرآمیز به نعمات خداوند می‌نگری؟ فکر می‌کنم افکار تحقیرآمیز تو درباره‌ی دنیای حواس، حتی بیش از افکار ناصری‌ها، ریشه در افکار مانوی‌ها^۲ و افلاطونی‌ها^۳ دارد.

سنکا صحبت می‌کردم که اخیراً مطالعه کرده بودم. در این تراژدی آمده است که باید به صحبت‌های طرف مقابل گوش کرد و البته طرف مقابل تو من بودم.^۱ آغاز این کتاب بسیار نویددهنده است. زیرا ابتدا از دانایی و عظمت خداوند می‌گویی و بر حکمت و بزرگی او ارج می‌نهی. در آنجا می‌نویسی: «زیرا همه‌چیز از تو و به خاطر وجود توست.»^۲

سپس به بازگویی خاطرات کودکی‌ات می‌پردازی. می‌دانم که در این مورد بسیاری از خاطرات را از مشاهده‌ی دوران کودکی آدئوداتوس وام گرفته‌ای. کتاب از همان آغاز رنگ محزونی دارد؛ رنگی که چون نخ‌قرمز در تمامی کتاب‌هایت دیده می‌شود.

«هیچ‌کس از گناه مبرا نیست، حتی نوزادی که فقط یک روز است پا به عرصه‌ی جهان هستی نهاده. این اجزای ضعیف نوزادند که بی‌گناه‌اند، نه روح او.» چرا؟ شاید به این دلیل که پسرک کوچکی را دیده‌ای با چهره‌ی رنگ‌پریده و چشمانی دریده و گرسنه که به برادر کوچک‌ترش که از پستان مادر شیر می‌نوشد، خیره شده است. ایرلیوس بیچاره! این را که پسرک گرسنه هم خواهان شیر پستان مادر است، نمی‌توان پلیدی نامید!

همچنین اذعان می‌کنی: «خداوند کلیه‌ی اجزای جانداران را به حس و توانایی خاص خود مجهز کرده است و همان‌گونه که می‌بینیم ترکیب این اجزا با شرف و عظمت آذین شده است و تمامی انگیزه‌های خاص و عام را به این ترکیب ارزانی داشته است.»^۳

۱. سنکا (Seneca) به‌درستی به این نکته اشاره می‌کند که باید به صحبت‌های طرف مقابل گوش کرد. این جمله به زبان محاوره از طریق نوشته‌ی De duabus animabus در سال ۳۹۱ م. بدین‌گونه به ما رسیده است: Audiatur et altera pars. احتمالاً فلوریا با نوشته‌ی آگوستین آشنایی کامل داشته است. خودم این فکر را بیشتر می‌پسندم که این آگوستین بوده که در زمستان ۳۸۸ م. از کلمات فلوریا یعنی De duabus animabus، در بازار رومی‌ها استفاده می‌کند.

۲. اعترافات ۱ ص ۲ و اعترافات ۱۱، ص ۳۶. ۳. اعترافات ۱، ص ۷.

۱. همان، ص ۱۱.

۲. گرایشی مذهبی است که به دوران آگوستین بازمی‌گردد. فرقه‌ای با دیدگاه‌های نیمه‌مذهبی، نیمه‌فلسفی که بر اساس تقسیم دنیا به خوب و بد، تیرگی و روشنی و روح و جسم پایه‌گذاری شده است. انسان با روحش می‌تواند خود را از دنیای اجسام بیرون بکشد و رستگار شود.

۳. پیروان فلسفه‌ی افلاطون (۴۲۷ تا ۳۴۷ قبل از میلاد)، فیلسوفی یونانی که هستی را واقعیتی دوگانه می‌دانست: جهان فانی و جهان ثابت و باقی (عالم مُثُل). او معتقد بود که جهان مُثُل از طریق حواس پنج‌گانه قابل درک نیست و این جهان همواره جاودانه و تغییرناپذیر است. او برای اثبات نظریه‌اش از مثال معروفی به نام تمثیل غار استفاده

بالاخره در کتاب دهمت قدمی اساسی برمی‌داری و با تأکید نه تنها آفریده‌های خداوند را تحقیر می‌کنی بلکه به تحقیر احساسات مخلوقات، که این هم جزئی از نعمات خداوند است، می‌نشینی.

– رایحه‌های فریبنده مرا اغوا نمی‌کنند. وقتی با من نیستند هوسشان را ندارم و وقتی نزد من اند دست رد به سینه‌شان نمی‌زنم؛ اما برای چشم‌پوشی از آن‌ها آمادگی کامل دارم.^۱

تو حتی خجالت می‌کشی که خودت را در حال غذا خوردن غافل گیر کنی، زیرا می‌ترسی از آن لذت ببری. فکر می‌کنم اکنون در توجیه آموزش‌های خداوند تبحر کافی به دست آورده‌ای. شاید در پاسخ می‌گویی: «من غذا را همچون دارو مصرف می‌کنم.» به تو تبریک می‌گویم، هرچند فکر این موضوع هم برایم تهوع‌آور است. سپس ادامه می‌دهی: «با آنکه برای حفظ سلامتی می‌خورم و می‌نوشم، این امر می‌تواند به نوعی احساس رضایت خطرناک منجر شود.»^۲

اغلب تردید داری که آیا هم‌دردی با اعضای بدنمان که با نیازهایشان ما را آگاه می‌سازند لازم است یا نه. فکر می‌کنی نوعی فریب و ریا در پس این نیازها نهفته است. دریغ و افسوس، اسقف! زیرا در جهان هستی چیزهایی هم وجود دارد که هم برای رفع نیازهای روحی مناسب است و هم برطرف‌کننده‌ی نیازهای جسمی است. فکر می‌کنم بهتر است نقل‌قولی از هوراس را به یادت بیاورم و متذکر شوم که این کار را با وجدانی راحت انجام می‌دهم: «بهتر است گاهی اوقات بی‌بندوبار بود.»^۳

ایرلیوس، تو باید غذا بخوری. حتماً تناول غذا را هم دوست داری. استحمام

می‌کند.

۱. اعترافات X، ص ۳۲.

۲. اعترافات X، ص ۳۱.

۳. Dulce est desipere in loco (خدا هم در شرایط مناسب بذله‌گوست).

را که کنار نگذاشته‌ای؟ وقتی گلی زیبا می‌بینی اجازه داری به آن نزدیک شوی و آن را ببویی. ولی امروز این کارها را تمایل‌های جسمانی می‌نامی. باید از خودت خجالت بکشی. سیسرون می‌نویسد: «هیچ موضوعی آن‌قدر نامعقول نیست که یک فیلسوف قادر به بیان‌ش نباشد.»^۱

و مطمئناً این جمله درباره‌ی الهیون نیز صادق است. ایرلیوس، لحظاتی را که از رودخانه‌ی آرنو عبور می‌کردیم به یاد داری؟ ناگهان توقف کردی و می‌خواستی موهایم را ببویی. ایرلیوس، چرا ناگهان چنین هوسی کردی؟ آیا فقط هوسی جسمانی و شهوانی بود که خود را آشکار می‌ساخت؟ از نظر من که چنین نیست. نه، به عقیده من روزی عشق واقعی را می‌شناختی، ولی اکنون می‌ترسم که آن را فراموش کرده باشی.

در کتاب دومت درباره‌ی زخم‌ها و دردهای جوانی‌ات در تاگاست و «فساد روح و جسمت»^۲ می‌نویسی: «چه چیزی مسرت‌بخش‌تر از عشق‌ورزیدن و دوست‌داشتن است؟... در آنجا بود که بخار مه‌مانندی از مرداب تمایلات شهوانی برخاست و سرچشمه‌ی بلوغ و پرده‌ی قلبم را تیره ساخت. طوری که قلبم قادر نبود عشق پاک و ناب را از هوس پوچ و توخالی تمییز دهد. تمایلات شهوانی در درونم خروشید و جوانی بی‌دفاع مرا در گودال عمیق نفسانی غرق و آن را در گردابی سهمگین رها کرد.»^۳

ایرلیوس، به عقیده‌ی من غلو می‌کنی. مطمئنم که تو هم مانند سایر پسر بچه‌ها تخیل خلاق داشته‌ای. وقتی با تو آشنا شدم زندگی را با جوانی بی‌دست‌وپا آغاز کردم که می‌توان گفت بی‌تجربه و بی‌هدف بود. خودت هم نوشته‌ای از اینکه به اندازه‌ی دوستانت تجربه نداشتی، احساس خجالت

1. Nihil tam absurdum dici potest ut non dicatur a philosopho.

۲. همان، ص ۲.

۳. اعترافات II، ص ۱.

اکنون سؤال مهم این است که آیا این فکر معقول است که می‌توان با پرهیزکاری و خویش‌داری از بروز تمایلات شهوانی و هوس‌های گناهکارانه جلوگیری کرد؟ اگر از من بپرسی، می‌گویم برعکس. به نظر می‌رسد با اینکه تقریباً پانزده سال از زمانی که خودت را در آغوش مادر پرهیزکاری و خویش‌داری انداخته‌ای سپری می‌شود، بیش از مردان هم‌سن و سالت در موضوعات شهوانی غوطه خورده‌ای. بله، درست است. در این مدت حتی روندی نزولی داشته‌ای.

هوراس می‌نویسد: «غریزه‌ات را با چنگ و دندان از خود بران، زیرا همواره نزدت بازمی‌گردد.»^۱ امیدوارم با این موضوع برخوردی متزلزل نداشته باشی. بعد می‌نویسی که چنانچه در دوران جوانی به خاطر رفتن به بهشت گناهی مرتکب نمی‌شدی، وضعیت کنونی‌ات بسیار رضایت‌بخش‌تر بود.^۲

دست کم می‌توانستی با ذهنی شاد و روشن در انتظار گشوده شدن آغوش خداوند باشی. ایرلیوس بیچاره، چقدر از مرد بودن خجالت می‌کشی! تو همان کسی هستی که روزی نره‌اسب کوچولوی من بودی. حتی اکنون، یعنی سال‌ها پس از اینکه ریاضت را به‌عنوان عروس‌ت برگزیده‌ای، به خداوند شکایت می‌کنی که برای زنی که بتواند در کنارش باشد، احساس دل‌تنگی می‌کنی. اسقف عزیز، به کتاب دهم توجه کن. در این کتاب می‌نویسی: «ولی هنوز آن موضوعی که بارها درباره‌اش نوشته‌ام و سخن گفته‌ام در ذهنم زنده است.

می‌کردی، و حتی در ادامه می‌گویی که آن‌ها حتی درباره‌ی تمایلات شهوانی و فسادهای شرم‌آورشان به اغراق و گزافه‌گویی می‌پرداختند.

ایرلیوس، خودت هم این‌طور بودی. بله، این کارها بچگانه است، مگر نه؟ ولی شرم‌آور نیست. شاید شرم‌آورتر از هر چیز دیگری این نوع آموزش‌های بچگانه باشد که هنوز اسقف اعظم هیپو را به خود مشغول کرده است.

هیچ خصوصیت و احساس انسانی‌ای نباید برای یک اسقف بیگانه باشد.^۱ جوان‌ها خام و کم‌تجربه‌اند؛ همیشه چنین بوده‌اند. حتی از ذکر این موضوع خودداری نمی‌کنی که خودت هم روزی دست به «جنایت» بزرگ و وحشتناکی زده‌ای و در شانزده‌سالگی با چند پسر دیگر از درختی چند گلابی چیده‌ای.^۲ سپس فوراً جدی می‌شوی و جمله‌ای از پولس مقدس نقل می‌کنی: «برای مرد بهتر آن است که زنی را لمس نکند.»^۳ ایرلیوس عزیز! چرا فقط قسمت اول جمله را ذکر می‌کنی؟ فکر می‌کنم این عمل را از مانوی‌ها آموخته باشی. مگر در معانی و بیان نیاموخته‌ای که بیرون کشیدن جمله‌ای از درون یک متن تا چه اندازه ممکن است خطرناک باشد؟ درست است که پولس نوشته است برای مرد بهتر آن است که زنی را لمس نکند، ولی در ادامه می‌گوید که هر مرد یا هر زنی باید برای پرهیز از فحشا همسری برای خود برگزیند. علاوه بر آن تأکید می‌کند که زن و مرد پس از پیوند زناشویی باید به یک جسم مبدل شوند و همواره نیازهای یکدیگر را برآورده سازند تا به خیانت و سوسه نشوند، زیرا بسیاری توانایی کف نفس ندارند.^۴

۱. furca. Naturam expellas furca, tamen usque recurret . یا چنگک نزد رومی‌ها به‌عنوان ابزار مجازات برده‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. (ترجمه‌ی این جمله چنین است: «سرشتت را با تمام قوا از خود دور کن، هرچند همواره به Furca سوی تو بازمی‌گردد.» -م.)

۲. اعترافات II، ص ۲. براساس نوشته‌های ماتئوس، صص ۱۲ و ۱۹. این جمله‌ی ماتئوس به‌خصوص توسط کشیش اورجنا Origena (۲۵۴-۱۸۵م) تحریف شده و مسیحیان را به اخته کردن ترغیب می‌کرد. در ترجمه‌ی لاتین انجیلی که آگوستین استفاده می‌کند (Vulgata) چنین آمده است:

Sunt enim eunuchi qui de matris utero sic nati sunt; et sunt eunuchi qui facti sunt ab hominibus; et sunt eunuchi qui se ipsos castraverunt propter regnum caetorum; qui potest capere capiat.

۱. اشاره به نقل قول معروف ترنت (Terent): Homo sum, nihil humanum a me alienum puto. (من یک انسانم و بر این باورم که هیچ خصوصیت انسانی برایم بیگانه نیست.)

۲. اعترافات II، ص ۶.

۳. همان، ص ۲.

۴. فلوریا از اینکه آگوستین قسمتی از متن را بیرون کشیده و استفاده کرده عصبانی است. به نظر من خشم فلوریا قابل درک است.